

شهادت امام جواد علیه السلام

بیت حضرت آیت الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی

آیت الله علی رضایی تهرانی

۲۹ ذی القعدة ۱۴۳۳ هجری قمری مقارن با ۱۳۹۱/۰۷/۲۵ هجری شمسی

«أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَتَتِيحَةُ الْعَالَمِ، حَبِيبِ إِلِهِ الْعَالَمِينَ، ابِالْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَعَنْ الدَّائِرَةِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

قال الله الحكيم في مُحْكَمِ كِتَابِهِ الْكَرِيمِ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْمُونَ؟^۱.
سالروز شهادت جانگداز جوادالائمه (عليه آلاف التحية و الثناء) است، خداوند ان شاء الله امروز از دست پربرکت و پرچود حضرت نصیبی برای مقرر و مقدر بفرماید به برکت صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله).
«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَجَعَلْ فَرَجَهُمْ».

بدون شک آدمی اشرف مخلوقات پروردگار است، از ادله فراوانی عقلاً و نقلاً این نکته قابل استفاده است که انسان تاج شرافت بر سر دارد و از همه موجودات برتر است، «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»^۲.

اما چرا آدمی بر سایر موجودات شرافت دارد و برتری دارد، ریشه در آن دارد که ببینیم خصوصیت انسان چیست، ویژگی آدمی چیست. یعنی بنده و شما چه داریم که آن اختصاص به ما دارد و در سایر موجودات نیست. تاریخ بشر را که بررسی می کنیم، تعریف های فراوانی در ارتباط با انسان می بینیم، گرچه هنوز که هنوز است بعد از گذشت قرن ها از پیدایش آدمی، متفکران جهان انسانی کتاب می نویسند با عنوان انسان، موجود ناشناخته. یعنی هنوز در تعریف دقیق انسان گرفتاراند که آدمی چیست؟، «أَلَيْسَانُ مَا هُوَ؟».

شاید بیش از صد تعریف برای انسان تا کنون گفته شده، در آن تعریف هایی که یک مقدار بیشتر دقت شده و قابل اعتنا است، وقتی دقت می کنیم، می بینیم همه بر یک نکته تأکید دارد و آن این که این موجود دو پا به نام انسان، درجه ای از ادراک را دارا است، مرتبتی از دانش را داراست که این درجه و مرتبت را سایر موجودات ندارند. اگر منطقیون در گذشته می گفتند «أَلَيْسَانُ حَيَوَانُ نَاطِقٌ»، و نطق را به ادراک کلیات معنا می کردند، انسان موجودی است که کلی ادراک می کند. این در حقیقت تأکید بر نوعی از ادراک است که در حیوان نیست. خوب، اگر گفتیم ممیزه انسان، مشخصه آدمی، فصل مقوم بنده و شما، مرتبتی از ادراک است به نام ادراک انسانی که در سایر موجودات نیست، طبیعی است همین فصل مقوم، همین مشخصه، مایه تمایز و تفاضل انسان ها هم هست. اگر گفتیم مثلاً تقوا مایه گرامی بودن در نزد پروردگار است که «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»^۳، طبیعی است تقوا مایه تفاضل درجات انسانی هم در پیش خدا هم هست، یعنی هر کس تقوایش بیشتر است، به خدا نزدیک تر است. اگر گفتیم نوعی علم و دانش، نوعی ادراک، مایه آن است که انسان گل سرسبد وجود باشد، تاج کرامت بر سر داشته باشد، پس آنچه که مایه تمایز انسان ها است، ادراک است، علم است.

اگر در روایات می بینیم رسول گرامی اسلام، حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «أَنَا أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ»^۴؛ من از همه شما دانشم به الله بیشتر است، چرا؟

چون رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) برترین انسان است، چون بالاترین انسان است، دانشمندترین او است. اگر «قِيمَةُ كُلِّ أَمْرٍ مَائِحْسِنُهُ»^۵، یعنی «مَائِعَامُهُ»، ارزش هر انسانی به مقدار دانش او است، طبق گفته

امیرمومنان (سلام الله علیه)، پس هر چه علم و دانش بیشتر، طبیعی است که انسانیت باید بالاتر (باشد)، رتبت انسانی و درجه انسانی بالاتر (است). این مقدمه را برای این عرض کردم که به این جا برسیم، در انبیاء و اوصیاء الهی نوعی از ادراک وجود دارد، مرتبتی از دانش وجود دارد که برای غیر آنها قابل تصور صحیح نیست. این که مرحوم علامه طباطبایی (اعلی الله مقامه) اصرار داشتند، از وحی انبیایی به شعور مرموز تعبیر کنند. یک نوع ادراکی که اصلاً هویتش برای ما مشخص نیست. این بدان جهت است که در حقیقت برای غیر این طایفه، آن نوع از علم و ادراک، قابل ادراک نیست، مرموز است و لذا وقتی آثار آن نوع ادراک را می دیدند، تعجب می کردند، برایشان قابل فهم و هضم نبود. در تاریخ آمده یک روز عمر بن خطاب به امیرالمومنین (علیه السلام) گفت: «یا علی، تو همه چیز داری اما مشکلی داری، این مشکل را اصلاح کن».

حضرت فرمودند: «مشکل من چیست؟». (عمر) گفت: «مشکل تو این است، هر پرسشی که از تو می کنند، هر سوالی که از تو می کنند، نه تنها نمی گویی نمی دانم، فکر هم نکنی، بلافاصله پاسخ می دهی». کسی که روی منبر می نشیند، می فرماید که «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْقِدُونِي، فَوَاللَّهِ إِنِّي بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنْكُمْ بِطُرُقِ الْأَرْضِ ۶».

از من هر آنچه می خواهید پرسید که من راه های آسمان را از شما به راه های زمین آشناتر هستم. طبیعی است چیزی در آن مجهول نیست. کسی که می فرماید «لَوْ كُشِفَ الْعِطَاءُ مَا لَزِدْتُ يَقِينًا ۷»، اگر پرده از چشم کسان دیگر برداشته بشود، برای علی (علیه السلام) فرقی نمی کند، یقین او افزون نمی شود که این لسان، لسان سالبه به انتفاء موضوع است یعنی پرده ای برای علی (علیه السلام) نیست، طبیعی است در جواب تأمل ندارد. حضرت پاسخ را ندادند، چیزی به عمر نگفتند. تاریخ می نویسد چندی بعد امیرالمومنین (علیه السلام) رو به عمر کردند، حضرت فرمودند: «عمر این چند تا است؟». گفت: «پنج تا است».

فرمودند: «چه خبر است، چرا این قدر زود جواب دادی، یک فکری، یک تأملی». گفت: «خب آقا این معلوم است پنج تا است دیگر هر بچه کلاس اولی هم می فهمد پنج تا است». فرمودند: «خب، همه چیز برای ما این طور است، همه چیز در نزد ما روشن است». این را از این جهت عرض کردم، گاهی آثار آن علم و معرفت و دانش مشخص می شد، برای مردم قابل تحمل نبود. اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) طبق تصریح خودشان ظرف علم پروردگار هستند. تعبیر معصوم این است، «حَنَّ عَيْبَةَ عِلْمِ اللَّهِ ۸»، ما ظرف دانش پروردگار هستیم. «عَيْشُ الْعَالِمِ وَمَوْتُ الْجَهْلِ ۹»، اصلاً زنده بودن علم به این ها است. لذا امیرالمومنین (سلام الله علیه) وقتی می خواهد به عنوان سرسلسله این خاندان معرفی بشود، نقطه ای که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) روی او تأکید می کند علم است، «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا. هُوَ أَعْلَمُ مِنْكُمْ فَلَا تُعَلِّمُوهُ ۱۰»، روایاتی است که اهل سنت هم نقل کردند، او از شما دانش تر است، چیزی به او یاد ندهید. «أَفْضَاكَرَ عَلِيٌّ ۱۱»، از همه شما دادگرتتر، قاضی تر که قضاوت علم می طلبد. علی بن ابیطالب (علیه السلام)، از همه قاضی تر است).

خب، این مطلب بر خواص روشن بود، در عصر اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) زمانی که این مطلب مانند آفتاب برای همه روشن شد، به تعبیر مثل عربی «كَالنَّارِ عَلَى الْمَنَارِ، بَلْ كَالشَّمْسِ فِي رَابِعَةِ النَّهَارِ».

زمان مأمون عباسی است، در دوران پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)، امیرالمومنین (علیه السلام) به احترام رسول الله (صلی الله علیه و آله) سخن نمی گفت، تاریخ هم نشان می دهد. بعد از ارتحال پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خانه نشینی شروع شد، چهار سال و هفت ماه حکومت امام علی (علیه السلام) درگیری های داخلی است، بعد هم بنی امیه و بنی عباس نگذاشتند این چشمه جوشان دانش خودش را نشان بدهد. با تغییر سیاست اموی، ببخشید با تغییر سیاست بنی عباس در زمان مأمون برای همه روشن شد که این خاندان کسان دیگری هستند. در زمان آقا علی بن موسی الرضا (علیه السلام) ولی نعمت ما و بعد از ولایتعهدی امام رضا (علیه السلام)، وقتی بنی عباس برآشفتنند و خروشیدند به مأمون که این چه کاری است که تو کردی، مأمون علم علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) را به رخ کشید. مناظراتی که آقا در مجلس مأمون دارند، با گروه های مختلف، نحله های فکری مختلف، افراد گوناگون

تفوق علمی امام رضا (علیه السلام) را بر همه نشان داد اما در عین حال هنوز یک نکته کوچکی در ذهن‌ها بود و آن نکته این بود که این خاندان درک استاد ندیدند، مدرسه و کلاس شرکت نکردند اما به اعتبار این که از اهل بیت (علیهم السلام) هستند، علم رسول الله (صلی الله علیه و آله) را دارند، خلفاً عن سلف، سینه به سینه (این علم را) گرفتند، امیرالمومنین (علیه السلام) به امام حسن و حسین (علیهما السلام)، این‌ها به علی بن حسین (علیه السلام)، به امام باقر (علیه السلام)، به امام صادق (علیه السلام)، به موسی بن جعفر (علیه السلام)، به علی بن موسی الرضا (علیه السلام). نکته‌ای که برای اولین بار در زمان امام جواد (علیه السلام) درخشید، رفع این شبهه بود که این علم گرچه علم وراثتی است اما علم لدنی است. این دانش، دانشی نیست که نیاز به آموختن داشته‌باشد، از خدای متعال نشأت می‌گیرد، قبل از آن هم چشمه‌هایی از اهل بیت (علیهم السلام) نشان داده شده‌بود. امام باقر (علیه السلام) وقتی در جهان اسلام طلوع کرد در آن زمان، ابتدا روایات را از جابر نقل می‌کرد، بعد از مدتی امام باقر (علیه السلام) می‌فرمود «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ»، مستقیم از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کرد. بعد از مدتی امام باقر (علیه السلام) می‌فرمود که «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى»، مستقیم از پروردگار نقل می‌کرد. طلوع این مطلب پیش از آن در سخنان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) دیده می‌شد اما پاسخ این شبهه که این خاندان استثنایی هستند، این خاندان وارثان مسیح هستند که در کودکی سخن گفت: «آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ»؛^{۱۱} لذا کوچک و بزرگ ندارند. امروزه این مسئله برای ما حل شده‌است به برکت زحماتی که دانشمندان شیعه کشیدند، به برکت کافی‌ها، قرب‌الاسنادها، روایات، وگرنه در خود زمان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) به این راحتی مسئله جا نیفتاد حتی در خوبان. امام رضا (علیه السلام) از دنیا رفته، سران شیعه جمع شدند در آن جلسه مهم مشورتی که برای رتق و فتق امور تشکیل شده، شما می‌بینید یونس بن عبدالرحمان که بسیار واثق است، از اصحاب اجماع است، مورد اعتماد همه شیعه است، همان است که در موردش سوال شد، «أَفِيؤْنُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثِقَةٌ أَخَذَ عَنْهُ مَا أَحْتَاَجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِدِ دِينِي»، امام فرمود که بله. یونس بن عبدالرحمان ثقه است من معالم دینم را از او بگیرم؟ امام فرمود: «بله».

همین یونس در جلسه به دیگر شیعیان شیعه می‌گوید بیایید یک فکری کنیم، امام جواد (علیه السلام) کودک است، تا بزرگ بشود بالاخره چاره‌ای بیندیشیم. ریان بن صلت از جا برمی‌خیزد، شروع می‌کند او را توهین کردن، در روایت دارد به سر و صورت یونس می‌زند که تو مشرک بودی، ما نمی‌دانستیم، تو شاک بودی ما نمی‌دانستیم. اگر ابوجعفر امام است کوچک و بزرگ ندارد، اگر امام نیست، صدسالش هم که بشود، باز بی‌سواد است. ببینید مسئله، مسئله‌ای است که حتی برای خواص جافتادنش هزینه برده، زحمت داشته، آن قدر یونس از نظر شخصیت و جلالت بزرگ است که امروزه بعضی‌ها معتقدند این یک بازی بوده که یونس درآورده که قلب دیگران را محکم کند، که دیگران را بیازماید و این توجیهی است، شاید هم درست باشد. بالاخره تاریخ را برای ما گزارش کرده که در مجلس سران شیعه تشکیکی صورت می‌گیرد که ابوجعفر چون کودک است، ما بیاییم کارها را دست بگیریم تا او بزرگ بشود. آنچه که در زندگی امام جواد (علیه السلام) برای اولین بار در تاریخ ۲۵۰ ساله امامت، طلوع کرد، درخشید و شبهه بسیار بزرگی را حل کرد این بود که زندگی امام جواد (علیه السلام) نشان داد بحث نبوت و در ادامه او بحث امامت موهبتی الهی است، اگر محمد بن حنفیه گمان می‌کند به خاطر سن و سال یا نزدیک‌تربودن به علی بن ابیطالب (علیه السلام) امام است، اشتباه می‌کند. اگر فرزندان زید گمان می‌کنند به عنوان صاحب سیف بودن امام هستند، اشتباه می‌کنند. اگر عبدالله افطح گمان می‌کند امام است، اشتباه می‌کند. امامت یک امر موهبتی است، در روایت دیدم از موسی بن جعفر (سلام الله علیه)، حضرت فرمودند: «اگر به من بود، من قاسم را وصی خود قرار می‌دادم، دست من نیست». قاسم همان امامزاده بزرگ سید قاسم که در عراق به زیارتش مشرف می‌شوند، در روح مجرد دیدید که مرحوم آقای حداد فرمودند کَأَنَّ نُوْرَ اِمَامَتِ دَر اِبْنِ فَرْدِ كَمْ وَبِيش وَجُود دَارِد. فرمود که اگر به من بود، من به خاطر محبت شخصی و پدرفرزندی قاسم را امام می‌کردم اما کار دست من نیست، «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^{۱۲}.

نمونه‌ای از این علم وافر امام جواد (علیه السلام) را در بخش اصول اعتقادات در طی یک مناظره برایتان قرائت می‌کنم، به شرط یک صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله).

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ».

مستحضرید یحیی بن اکثم بزرگ‌ترین دانشمند زمان مأمون است و قاضی‌القضات است، مناظراتی با امام جواد (علیه‌السلام) دارد که این مناظره‌اش چون کمتر شنیده شده مورد توجه می‌تواند قرار بگیرد. مرحوم مجلسی، جلد پنجاهم بحارالانوار، صفحه ۸۰، نقل می‌کند بعد از این که مأمون امام جواد (علیه‌السلام) را به ازدواج ام‌فضل درآورد که خود این هم یک ازدواج سیاسی بود؛ می‌دانید تلاش مأمون بر این بود که رویکرد پدرانش را کنار بگذارد، در حقیقت ترور شخصیت کند.

یعنی بزرگان دین ما را به دربار بکشد، یا آلوده کند، یا بدنام کند، یا حداقل کنترل کند، تلاش مأمون بر این بود. تلاش هم کرده، جان کنده، این که می‌بینید امام رضا (علیه‌السلام) را به کاخ دعوت می‌کند، حضرت از در بیرون می‌آیند، می‌بینند هزار تا کنیز زیبا، «وَبَيْدُكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ طَاقَةُ الرَّيْحَانِ»، هر کدام هم یک شاخه گل دستشان است، یکی گل محمدی، یکی گلایل، یکی رز، یکی یاس، خب، لباس‌ها هم نامناسب (بود)، حضرت هم باید از بین این تونل فساد رد بشوند، تا تخت مأمون بیایند. (مأمون) می‌خواهد آلوده کند، می‌خواهد ضربه بزند. این که وقتی امام جواد (علیه‌السلام) با ام‌فضل ازدواج می‌کند، بلافاصله بعد از مراسم صد تا کنیز زیبارو، خدای رحمت کند سیدنا الاستاد را و بر درجانشان بیفزاید، بنده از ایشان شنیدم، فرمودند که آقا ما یک چیزی می‌گوییم، شما یک چیزی می‌شنوید. کنیزانی که در دربار بودند بعضاً آن قدر زیبا بودند که برای ما قابل تصور نیستند. بعد فرمودند که بعضی‌هایشان هزار دینار خرید و فروش می‌شد، به تعبیر من هزار سکه بهار آزادی (خرید و فروش می‌شد)، چه قدر شده، گفتند یک میلیون بیشتر شده‌است، یک میلیارد تومان یک کنیز، چه خبر است. صد تا از این‌ها، جام در دست، جام‌ها هم پر از جواهر، به دستور مأمون آمدند به امام جواد (علیه‌السلام) لب تختی که حضرت نشسته تبریک بگویند. آن‌ها هم این کار را کردند، حالا حضرت اصلاً نگاه نکردند، صدای آن‌ها با آن غنج و دلال، آمده ترور شخصیت کند. این ازدواج در حقیقت اهدافی را دنبال می‌کرد، من حالا فی‌الجمله اشاره کنم، روز امام جواد (علیه‌السلام) است. با این ازدواج مأمون می‌خواست اتهام قتل امام رضا (علیه‌السلام) را از خودش بزداید، مردم بگویند مگر می‌شود، اگر پدر را کشته‌بود که به پسر دختر نمی‌داد. با این ازدواج می‌خواست یک جاسوس دائمی کنار امام جواد (علیه‌السلام) بکارد و کاشت، این کار را کرد. می‌دانید امام جواد (علیه‌السلام) هفده سال امامت کرده، پانزده سالش با مأمون است، دو سال، دو سال و نیم با معتصم است. با این کار می‌خواهد شیعیان را که دائماً موی دماغ خلافت بودند و هر روز ثوره‌ای، انقلابی در اطراف جهان اسلام داشتند، یمن داشتند، مصر داشتند، می‌خواست این‌ها را ساکت کند که البته نشد، امام جواد (علیه‌السلام) به گونه‌ای عمل کرد که پیام را رساند. با این کار می‌خواست امام را در دربار ماندگار کند و آلوده کند که نشد. از همه مهم‌تر با این کار مأمون می‌خواست شاید بتواند در کنار خلافت، امامت را هم مصادره کند. ببینید، الان چرا یک عده از شیعیان می‌گویند زید امام است؟ چون فرزند امام است، چرا یک عده از شیعیان می‌گویند عبدالله افطح امام است، اسماعیل امام است؟ چون فرزند امام بودند. چرا یک عده از شیعیان، کیسانیه، می‌گفتند محمد بن حنفیه امام است؟

چون فرزند امام است. مأمون یک شیعه است در اعتقاد، گرچه اعتزال را دارد تعریف و ترویج می‌کند، ترویج اعتزال می‌کند اما شیعه است، تشیع هم از پدرش گرفته، از هارون گرفته، این مأمون می‌خواهد بلکه از امام جواد (علیه‌السلام) فرزندی به دنیا بیاید و بعد امامت و خلافت، هر دو را مصادره کند. بگوید این هم فرزند جوادالائمه (علیه‌السلام) است، امام این است و با تبلیغات مسیر امامت را منحرف کند و این که شما می‌بینید همه فرزندان امام جواد (علیه‌السلام) از زنان دیگر است، از ام‌الفضل فرزندی نیست، مثل این که خدا به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از عایشه فرزند نمی‌دهد، از حفصه فرزند نمی‌دهد، از خدیجه فرزند می‌دهد، کار خدا حساب دارد، «الْعَبْدُ يُدَبِّرُ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ».

به هر حال، بعد از این ازدواج، جلسات متعددی تشکیل می‌شد برای به رخ کشیدن فضل امام جواد (علیه‌السلام). یحیی بن اکثم خدمت امام جواد (علیه‌السلام) آمد، تعبیر روایت این است، جماعت بسیار زیادی هم نشسته‌بودند، به امام جواد (علیه‌السلام) گفت: «من یک سری سوال از شما دارم». حضرت فرمودند: «پرس».

مجموعاً چهار، پنج تا سوال است، سریع مرور می‌کنیم و ان شاء الله عرض توسلی خواهیم داشت.

«فَقَالَ لَهُ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمٍ ۱۳»، یحیی بن اکثم پرسید، «مَا تَقُولُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْخَبْرِ الَّذِي رَوَيْتَ أَنَّهُ نَزَلَ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ

السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»، راجع به این روایتی که مردم روایت می کنند که جبرئیل بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد «وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُقْرِنُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ سَلِّ أَبَا بَكْرٍ هَلْ هُوَ عَنِّي رَاضٍ فَإِنِّي عَنْهُ رَاضٍ»، یحیی بن اکثم می گوید آقا راجع به این روایت نظرتان چه است که جبرئیل بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد، به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گفت که خدا می فرماید از ابوبکر پرس که من از ابوبکر راضی ام، ابوبکر از من راضی هست یا نه. مستحضرید این روایاتی که یحیی بن اکثم در این جا دارد نقل می کند در کتب اهل سنت مثل نقل و نبات ریخته است. خدای رحمت کند مرحوم علامه امینی را، تمام این روایاتی را که در این مناظرات آمده، در الغدیر جلد پنج ببینید، نقل می کند و می گوید سنداً مشکل دارد، دلالتاً مشکل دارد، مشکل سندی اش را هم بیان می کند، می گوید مشکل سندی هم دارد.

«فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ»، امام جواد (علیه السلام) فرمودند، «لَسْتُ بِمُنْكَرٍ فَضَّلَ أَبِي بَكْرٍ»، عصر، عصر تقیه است دیگر، فرمودند من فضائل ابوبکر را که منکر نیستم، که می تواند انکار کند. بسیاری از علمای اهل سنت فتوا دارند، من تتبع کردم که ساب ابی بکر و عمر مثل ساب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) واجب القتل است، فتوا دارند، یعنی اگر کسی به ابی بکر و عمر بد بگوید، مثل این است که به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بد گفته است، واجب القتل است و دیگر نیاز به محکمه هم ندارد، بسیاری شان این فتوا را دارند، این دو نفر را تقدیس می کنند. لذا در این فضا امام جواد (علیه السلام) فرمودند که من نمی خواهم فضائل ابی بکر را منکر بشوم ولی کسی که این خبر را نقل کرده، باید آن خبر متواتر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را هم در نظر داشته باشد. می دانید اهل سنت متواترترین خبر را از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) این می دانند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در حجة الوداع فرمود: «قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكُذَّابَةُ»؛ دروغگو بر من زیاد شده است، جاعل زیاد شده است.

«فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعْهُ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ»، هر کس بر من عمداً دروغ ببندد، جایگاهی در آتش دارد. این روایت از روایات متواتر اهل سنت است. مرحوم شهید ثانی هم در کتاب درایه که قدیم طلبه ها در علم درایه می خواندند، می فرماید: «تنها روایت متواتر لفظی این روایت است». همان جا باید حاشیه نوشت که البته این خطبی از مرحوم شهید ثانی است، نخیر، روایات ولایت بسیاری اش متواتر است که بعضاً در تواتر اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست مثل حدیث الغدیر، حدیث السفینه، حدیث الطیر و امثالهم. به هر حال امام جواد (علیه السلام) فرمودند که به این آقایی که این روایت را کرده باید گفت آیا این آیه قرآن را قبول داری که می فرماید: «وَمَنْ أَحْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ».

آیه این است «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تَوْسُوْسَ بِهِ نَفْسَهُ وَمَنْ أَحْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»، سوره مبارکه ق، آیه ۱۶؛ ما از رگ گردن به بشر نزدیک تریم. خب سوال این است، خدایی که از رگ گردن به بشر نزدیک تر است، نمی دانست ابی بکر از او راضی است یا نه که حالا جبرئیل را بفرستد، جبرئیل پیش پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بیاید، از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) پرسد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از ابی بکر پرسد، آیا او از ما راضی است. روایت چون مخالف قرآن است، دور انداختنی است.

دوم، یحیی بن اکثم پرسید آقا در روایت داریم که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مَثَلُ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ فِي الْأَرْضِ كَمَثَلِ جَبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ فِي السَّمَاءِ»، مثل ابی بکر و عمر در زمین مثل جبرئیل و میکائیل در آسمان است. جبرئیل ملک موکل علم است، عجیب است، ابی بکر مشابه جبرئیل می شود. میکائیل ملک موکل رزق است، عمر مشابه میکائیل در زمین می شود. این روایت را قبول دارید یا نه، حضرت فرمودند: «هَذَا أَيْضًا يَجِبُ أَنْ يُنْظَرَ فِيهِ»؛ این هم باید در آن دقت شود، چرا؟

چون جبرئیل و میکائیل دو ملک مقرب پروردگار هستند، «لَمْ يَعْصِيَا اللَّهَ قَطُّ وَلَمْ يُفَارِقَا طَاعَتَهُ لَحْظَةً وَاحِدَةً»؛ معصوم هستند، هیچ گاه گناه نکردند اما خود شما نقل می کنید که ابی بکر و عمر اکثر عمرشان را مشرک بودند، «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ».

چطور می شود دو نفر که بیشترین عمرشان را و اکثر عمرشان را در شرک به خدا گذراندند، این ها بیایند تشبیه

بشوند به جبرئیل و میکائیل، دو ملک و فرشته مقرب الهی که یکی نماد علم الهی است، یکی نماد روزی دادن الهی است، این که نمی شود.

سوم، یحیی می گوید که گفتم آقا از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) روایت شده که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَنْتُمْ سَيِّدَا كَهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ۱۴»؛ ابی بکر و عمر دو آقای کهول اهل جنت هستند. کهول یعنی کسانی که عمری از آن ها گذشته، سنی از آن ها گذشته، یک مقداری پا به سن گذاشته اند، کهول مثلاً بین پنجاه تا هفتاد، چهل تا شصت در لغت معنا شده است. حضرت فرمودند: «وَهَذَا الْخَبْرُ مُحَالٌ أَيْضاً»؛ این خبر هم قابل قبول نیست، این هم نمی شود پذیرفت که بگوییم ابی بکر و عمر بزرگ و آقای کهول اهل جنت هستند، چرا؟ چون همه اهل بهشت شباب هستند، «لِأَنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ كُلَّهُمْ يَكُونُونَ شَبَاباً»، همه جوان هستند. در روایات داریم که اهل جنت «جُرْدُمُرْدُ» هستند، به صورت جوان جلوه می کنند، «وَلَا يَكُونُ فِيهِمْ كَهْلٌ».

بعد حضرت به علت جعل این روایت اشاره کردند، «وَهَذَا الْخَبْرُ وَضَعَهُ بَنُو أُمِّيَّةَ». چون مأمون از بنی عباس است، بنی عباس به شدت از بنی امیه خشمگین هستند، وقتی بنی امیه به حکومت رسیدند حتی رفتند جنازه های بزرگان بنی امیه را از قبرها درآوردند و سوزاندند، این قدر با هم عناد داشتند. حضرت این جا به راحتی می توانند منشاء خبر را بیان کنند، فرمودند این خبر را بنی امیه جعل کردند در مقابل خبری که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنَ بِأَنْتُمْ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؛ حسن و حسین سید شباب اهل جنت هستند.

یک سوال این جا مطرح است، طلاب روی آن فکر کنند، جوابش را در بیاورند و آن سوال این است که اگر گفتیم همه اهل بهشت جوان هستند و اگر گفتیم امام حسن و حسین (علیهما السلام) آقای جوانان اهل بهشت هستند، خب پس امیرالمومنین (علیه السلام) چه می شود، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) چه می شود، مگر این ها در بهشت نیستند. وقتی علی بن ابیطالب (علیه السلام) هست، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هست و این ها آقای جوانانند و همه جوان هستند، یعنی این ها آقای همه بهشتی ها هستند. این پرسش، به یک پاسخ من اشاره می کنم، پاسخ های دیگری هم دارد. گفتند مراد از این روایت آن است که کسانی که جوان می میرند و به بهشت وارد می شوند، این ها جوانان بهشت به حساب می آیند و امام حسن و حسین (علیهما السلام) آقای این ها هستند. عده ای گفتند در بهشت گرچه همه «جُرْدُمُرْدُ» هستند، اما در آن جا هم تفاوت سنی کم و بیش مشهود است، شواهدی هم از روایات دارد و امام حسن و حسین (علیهما السلام) سید جوانان اهل بهشت هستند.

سوال چهارم، یحیی بن اکثم پرسید آقا می گویند عمر بن خطاب «سِرَاجُ أَهْلِ الْجَنَّةِ»، این چراغ اهل بهشت است. امام جواد (علیه السلام) فرمودند: «وَهَذَا أَيْضاً مُحَالٌ»، این هم محال است، چرا؟

«لِأَنَّ فِي الْجَنَّةِ مَلَائِكَةَ اللَّهِ الْمُقَرَّبِينَ»، در بهشت ملائکه مقرب الهی هستند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هست، آدم هست، همه انبیاء و مرسلین هستند، این ها نور ندارند که حالا بهشت بخواهد به نور عمر روشن باشد، گذشته از این که مخالف آیه قرآن است، «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا»، در بهشت نور به گونه ای است که احتیاج به خورشید نیست، چه این که زمهریر هم آن جا نیست.

روایت دیگر، یحیی پرسید آقا، عرض کردم این روایات بعضاً در نظر اهل سنت متواتر است.

«وَقَدْ رَوِيَ أَنَّ السَّكِينَةَ تَنْطِقُ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ»، عمر وقتی سخن می گوید، سکینه و آرامش بر زبان او جاری می شود، یعنی حرف او کأن حق است، متانت دارد، سکینه دارد.

حضرت فرمودند: «لَسْتُ بِمُنْكَرٍ فَضَائِلِ عُمَرَ»؛ من نمی خواهم فضائل عمر را انکار کنم ولی خود عمر هم گفته که ابی بکر از او افضل است، «وَلَكِنَّ أَبَا بَكْرٍ أَفْضَلُ مِنْ عُمَرَ»، ابی بکر از عمر افضل است. می دانید همه اهل سنت به جز بغدادیین، سلسله فضیلت در اصحاب را بر اساس خلافت تعریف می کنند، یعنی می گویند ابوبکر، عمر، عثمان، علی.

بغدادی ها که ابن ابی الحدید هم از آن ها است، می گویند نه، علی، بعد ابوبکر، عمر، عثمان. عده ای بین علی و

عثمان اختلاف داشتند، ابوبکر، عمر، علی یا عثمان که همان نزاعی که در زمان خود امیرالمومنین (علیه السلام) شکل گرفت ولی عمده اهل سنت می گویند که ابوبکر افضل افراد بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است، پس از عمر بافضیلت تر است.

«فَقَالَ عَلِيُّ الرَّأْسِ الْمَنْبَرِ»، یک ابوبکری که از عمر بافضیلت تر است، بالای منبر گفت، این را همه نقل کردند که «إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي فَإِذَا مَلَّتْ فَسَدَّ دُونِي»، ابوبکر بالای منبر گفت که من یک شیطانی دارم، گهگاهی سربه سرم می گذارد، در جلد می رود، وقتی شیطان سراغم آمد، شما مواظب باشید من کج نروم، من بیراهه نروم. حضرت می فرماید که ابوبکر می گوید من شیطان دارم، گاهی حرف بیخود می زنم، لغو می گویم، لهُو می گویم، آن وقت عمر که (ابوبکر) مفضول است نسبت به او سکینه بر زبانش جاری بشود.

روایت دیگر، یحیی پرسید آقا روایت داریم از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) «لَوْ لَمْ أُبْعَثْ لَبُعِثَ عُمَرُ»، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند که اگر من مبعوث نشوم، عمر مبعوث می شود.

حضرت فرمودند: «قرآن خدای متعال از روایت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که مهم تر است». قرآن می گوید: «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ»؛ ما از قبل، قبل از خلقت آسمان ها و زمین از انبیاء میثاق گرفتیم، عهد و پیمان گرفتیم، پس جریان نبوت از پیش تعیین شده است. در این آیه قرآن کریم می فرماید: «مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ»،

خطاب به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می کند. گذشته از این که انبیاء باید معصوم باشند، «كَانَ الْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمْ يُشْرِكُوا طَرَفَةَ عَيْنٍ»، هیچ پیغمبری مشرک نبوده، با این که عمر اکثر ایامش مشرک بوده است. جواب سوم، خود شما اهل سنت روایت کردید، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «نُبِّئْتُ وَأَدْرَبْتُ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ»؛ من پیغمبر شدم با این که آدم هنوز بین روح و جسد بود، پس از عمر خبری نیست.

دو تا سوال دیگر، سوال دیگر، یحیی بن اکثم می گوید آقا روایت داریم از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «قَالَ مَا لِحَتِّبَسِ الْوَحْيُ عَنِّي قَطُّ إِلَّا ظَنَنْتُهُ قَدْ نَزَلَ عَلَيَّ آلِ الْخَطَّابِ». می دانید وحی که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل می شد، گاهی جریان وحی کند می شد، طول می کشید. قرآن هم به این اشاره دارد، «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا»، گاهی وحی یک مقدار با تأخیر می آید. خب، می گویند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده که هر موقع وحی تعطیل شد، من گمان کردم الان است که وحی

سراغ آل خطاب می رود، یعنی الان به عمر به جای من وحی می شود. امام فرمودند: «وَهَذَا مُحَالٌ أَيْضًا»، چرا؟

«لِأَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَشُكَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي نُبُوَّتِهِ»، چون این معنی اش این است پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در نبوت خودش شک داشته، احتمال می داده نکند پیغمبر نیست، پیغمبر واقعی عمر است و لذا یک مقدار که وحی دیر و زود می شده، گمان می کرده وحی باید سراغ عمر برود و این صحیح نیست.

«اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ»، که خدا اصطفاء می کند، برمی گزیند.

آخرین سوال یحیی بن اکثم، می گوید از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است، «لَوْ نَزَلَ الْعَذَابُ لَمَا نَجَّاهُ إِلَّا عُمَرُ»، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند که اگر عذاب نازل بشود، هیچ کس نجات پیدا نمی کند مگر عمر. حضرت فرمودند که این هم محال است، چرا؟

چون خدای متعال در قرآن فرموده یا رسول الله تا وقتی تو بین مردم هستی، از عذاب خبری نیست. پس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است که مایه نجات از عذاب است، عمر چه کاره است.

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»، استغفار مایه رفع عذاب است به وجود و نبود عمر کاری ندارد.

علم را ببینید، منطقی را ببینید، تسلط بر قرآن کریم را ببینید، تسلط بر سنت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را ببینید؛ این که این همه روی علم، علم درست تأکید می شود، اصلاً عزیزان من علم قدرت می آورد. امام جواد (علیه السلام) ده سالش است، دارد این مناظره را انجام می دهد اما یحیی بن اکثم را به خاک می کشد، جهت اطلاع عرض می کنم

یحیی بن اکثم شیعه شد و شیعه مرد. جلوی امام جواد (علیه السلام) را کنار قبر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گرفت، شروع به سوال کردن کرد، حضرت جواب دادند، جواب دادند، آخرین سوال را گفت آقا یک سوالی دارم شرم دارم. حضرت فرمودند که من به تو سوال را می گویم، جواب هم می گویم، گفت بفرمایید. (امام جواد) فرمودند: «سوال تو این است که الان امام کیست؟». (یحیی) گفت: «احسنت یابن رسول الله، سوال من همین است». حضرت فرمودند: «من هستم».

(یحیی) گفت: «آقا دلیل؟». عصبایی که در دست امام جواد (علیه السلام) بود شروع کرد به شهادت دادن، شهادت داد به این که محمد بن علی، امام جواد (علیه السلام)، امام حق در زمان حال است. حضرت فرمودند: «این هم دلیل».

و ظاهراً یحیی بن اکثم با اعتقاد به نبوت و امامت (مرده است). ببینید، یک موقع من یک آقایی هستم پنجاه تا عوام دور و بر من است، یک موقع من می بینم یک آقایی هست، هر چه دکتر و مهندس و آیت الله و مجتهداند، دنبال او هستند.

خدا رحمت کند مرحوم آیت الله بهجت (رضوان الله تعالی علیه) را، من خدمت ایشان مشهود رسیده بودم، گفتم آقا یک آقایی در قم پیدا شده، کتاب نوشته و در آن کتاب این سلسله نور را مسخره کرده است، یعنی مرحوم علامه طباطبایی، مرحوم آقای قاضی، مرحوم ملا حسینقلی همدانی، سر مسخره کردند هم این است، می گوید که اینها سلسله شان سند ندارد. اینها سلسله شان به یک فردی به نام جولا می رسد، جولا هم معلوم نیست که بوده که نبوده، یک بافنده ای است. ایشان ناراحت شدند، فرمودند: «اینها احتیاج به سند ندارند، هر کدام، خودشان سند هستند».

آقای قاضی سند می خواهد؟

ده تا از مریدانش مرجع تقلید هستند، بالاتر از مرجعیت، امثال آقای سید محمدتقی آملی، امثال علامه طباطبایی، امثال برادر علامه طباطبایی، سند نیاز دارد؟ به تعبیر این سینا، گفت:

در دهر یکی چو من و آن هم کافر
پس در همه دهر یک مسلمان نبود

اینها سند بخواهند، چیزی از تشیع باقی نمی ماند. امام جواد (علیه السلام) اهمیتش به این است که مثل یحیی بن اکثم را مرید می کند، می گیرد، جذب می کند و شیعه می شود و شیعه از دنیا می رود، این آن سیطره علم است. این که مقام معظم رهبری این مقدار دارند تأکید می کنند بر علم، دانش، قدرت می آورد. پهباد ایرانی می فرستد روی سر دیوانه های اسرائیل، آدم نمی فهمد چه کار کند، این هواپیمای بدون سرنشین از کجا آمد، این برای قدرت علمی است، برای دانش است، در هر زمینه ای و در هر راستایی.

به آیه اول سخن برگردم، «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَدْعُونَ لِلدِّينِ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ». خدای متعال می فرماید: «آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند، یکسان هستند؟». هرگز چنین نیست.

«صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا النَّبِيُّ الْجَوَادُ يَا بْنَ رَسُولِ اللهِ يَا حُجَّةَ اللهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللهِ».

دردا که گشت با من، بیگانه یار جانی	با دست خود مرا کشت، لب تشنه در جوانی
من از نفس فتادم، بر خاک رخ نهادم	او می زند به مرگم، لبخند شادمانی
ای بلبان بنالید ای لاله ها بریزید	شد باغبان دل را گلزار جان خزانی
غم ها به دل نهفتم، دردم به کس نگفتم	بردم به گور با خود صد غصه نهانی

روز شهادت امام جواد (علیه السلام) و فرزند ولی نعمتman آقا علی بن موسی الرضا (علیه السلام) است. اگر چشم دلت را باز کنی، می بینی آقا دم در ایستاده، به عزاداران فرزندش تسلیت می گوید.

لب تشنه ام ثوابی، ای ام فضل آبی	بالله این نباشد، پاداش مهربانی
بر دیده ام ستاره، در سینه ام شراره	با قلب پاره پاره، رفتم ز دار فانی
عمرم چو عمر یک آه، کوتاه بود، کوتاه	شد اول حیاتم پایان زندگانی
دردا که رفتم از حال از بس زدم پر و بال	در لانه اوفتادم از فرط ناتوانی
گویند تشنه جان داد، خاموش شد ز فریاد	از این غریب تنها، پرسند اگر نشانی
جانم به لب رسیده "میثم" بگو که دیده؟	مرغی به لانه این سان، افتد ز نغمه خوانی

شنیدید آقا را در یک حجره در بسته قرار داد، در را از پشت قفل کرده، کنیزکان را جمع کرده، بزیند، بخوانید. هر چه آقا صدا می زد جگرم می سوزد، آبی به من بدهید، صدای آقا به جایی نرسید. بگوییم یا جواد الائمه (علیه السلام) گرچه شما را مسموم کردند، گرچه با لب تشنه شهید شدید، گرچه بدن شما سه روز بالای بام زیر آفتاب بود. روایت می گویند که مرغان آسمانی آمدند، بال های خود را گشودند اما «لَا يَوْمَ كِيَوْمِكِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ». هشتم ذی الحجه نزدیک است، همان روزی که امام حسین (علیه السلام) دست زن و بچه اش را گرفت، همه حاجی ها به سمت عرفات می روند، به خواهر گفت من باید یک حرم مستقلی ایجاد کنم، هر که دارد هوس کربلا بسم الله. بگوییم یا اباجعفر، یا محمد بن علی، گرچه شما تشنه لب از دنیا رفتید اما آقا سر شما را از بدن جدا نکردند، انگشت و انگشتر شما را نبریدند، بدن شما را پامال سم ستوران نکردند، خواهر و زن و بچه شما را بر بدن شما نگذراندند. راوی می گوید که زینب کبری (سلام الله علیها) خودش را از اسب بر زمین انداخت، پرسید این بدن پاره پاره (برادر من است)، «یا جداه، یا رسول الله، هَذَا حَسِينٌ مُرْمَلٌ بِالذَّمِّ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ».

حسین روح و روانم
حسین، آرام و جانم

حسین آرام جانم
حسین، ای مهربانم

«يَا سَمِيكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزَّ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ الْهَنَاءِ يَا مَنَّا الْجَوَادِ يَا اللَّهُ...»

اللَّهُمَّ يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ
يَا عَلِيُّ بِحَقِّ عَلِيٍّ
يَا فاطمَةُ بِحَقِّ فاطمَةَ
يَا مُحَسِّنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ
يَا قَدِيرُ الْإِحْسَانِ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ

اللَّهُمَّ عَجَلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَالْعَافِيَةَ وَالنَّصْرَ وَمُدِّ فِي عُمُرِهِ وَزَيْنِ الْأَرْضِ بِطَوْلِ بَقَائِهِ».

خداوندا دوستش موید و منصور بدار، دشمنش بالاخص آمریکا، انگلیس و اسرائیل نیست و نابود بفرما. این قلیل تو سولات از ما به کرمت قبول کن.

خدایا از دست جود امام جواد (علیه السلام)، بهره ما را امروز کامل و وافر قرار بده.

آن چه به خوبان زائران جواد الائمه (علیه السلام)، امروز داده ای و می دهی، به ما عنایت بفرما. ما را دشمن شاد بفرما.

گذشتگان، سیدنا الاستاد، از سر سفره جود جوادی میهمان بفرما. مرضی ما، مریضان منظور شفای عاجل عنایت بفرما.

آن چه خواستیم و نخواستیم، صلاح ما در آن است، برای ما مقدر بفرما.

«وَعَجَّلْ فِي فَرَجِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الْعَصْرِ وَالزَّمَانِ (عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفِ)».

فهرست منابع

۱. قرآن کریم، سوره زمر، آیه ۹
۲. قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۷۰
۳. قرآن کریم، سوره حجرات، آیه ۱۳
۴. صحیح البخاری، کتاب الإیمان، باب باب قول النبی
۵. نهج البلاغه، حکمت ۸۱
۶. الارشاد ۱ / ۳۵
۷. الکافی: ۲ / ۵۴
۸. اللهوف، ص ۸۹
۹. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۹
۱۰. الإرشاد: ج ۱ ص ۳۳ عن أبي سعيد الخدري، بحار الأنوار: ج ۴۰ ص ۲۰۳ ح ۷
۱۱. قرآن کریم، سوره مریم، آیه ۳۰ و ۳۱
۱۲. قرآن کریم، سوره انعام، آیه ۱۲۴
۱۳. احمد طبرسی، الاحتجاج، (قم، انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۳)، ج ۲، ص
۱۴. هيثمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، جلد ۹، صفحه ۵۳